

## بررسی جایگاه زن و عشق در ویس و رامین فخرالدین اسعد گرانی

دکتر اسماعیل حاکمی

راضیه زواریان

دانشجوی دکترا زبان و ادب فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات

### چکیده

راهیابی به دنیای درون زن و کنکاش در شخصیت و خلق و خوی او، همواره توجه دانشمندان، فلاسفه و ادبیان هر عصری را به خود جلب کرده است. شناخت نقش و جایگاه زن در فرایند تکمیلی بشر نیازمند بررسی ها و تحقیقات مکرر و مداوم است، زیرا باید بتواند پرده از ابهامات و مسائلی که باعث پیش داوری هایی درباره او شده و زن را به عنوان یک «گناهکار ازلی» معرفی کرده بردارد.

ما در ایران باستان با زنان زیرک، کاردان و هوشمندی مواجه ایم که اهانت کردن، بی توجهی نمودن و حقیر شمردن زنان را نه تنها برنمی تابد بلکه بعضًا چنان عکس العملی نشان داده اند که تمام ساختارهای سیاسی، فرهنگی، حقوقی و اجتماعی حاکم بر جامعه را متزلزل کرده و زیر سوال بده اند که ویس یکی از این زنان است و هدف این پژوهش شناساندن چهره واقعی و اراده راسخ اوست که به یاری آن توانست در مقابل سرنوشتی که دیگران برایش رقم زندن بایستد.

در این مقاله سعی بر این است که ابتدا جایگاه زن در منظومه ویس و رامین فخرالدین اسعد

گرگانی با توجه به شخصیت اصلی منظومه، یعنی ویس مورد بررسی قرار گیرد و بعد هم زنان دیگری که در این داستان بنا به موقعیت خود نقش آفرینی کرده اند مورد توجه قرار گیرند. در بخش پایانی مقاله نیز نقش و نوع و جایگاه عشق در منظومه عاشقانه ویس و رامین مورد بررسی قرار می‌گیرد. روش کار، تحقیق کتابخانه ای بوده و با مراجعه به منابع، مطالب جمع آوری شده و به صورت تحلیل و استدلال بیان شده است.

**کلید واژگان:** جایگاه زن، ایران باستان، ویس، سرنوشت، عشق

## مقدمه

زن در عرصه پهناور دنیای ما همواره زن بوده است و در دوران چندین هزار ساله پیدایش بر روی زمین، همواره رنج‌های بسیاری را بر دوش گرفته و خود را چون گوهری نمایان ساخته است. تا کنون تحقیقات بسیاری در تاریخ روزگاران باستان، برای بررسی جایگاه زن و حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی او صورت گرفته و اطلاعات مفیدی نیز به دست آمده است.

در تاریخ ایران باستان اگر شمار زنان و مردان نامی را با هم مقایسه کیم خواهیم دید که شمار زنان بسیار کمتر از مردان است و بخشی از همین شمار اندک نیز به اعتبار نام پدر، برادر و همسر است که هویت یافته‌اند. اما زنانی که در امر سیاست و جنگ دست داشته یا به حکومت و فرماندهی رسیده‌اند، چنان تاثیری در روند تاریخی داشته‌اند که به نظر مورخان غیرمنتظره بوده است. ورود به مسائل زنان بحثی بسیار پیچیده و فراگیر و مهم است و قدمتی به طول تاریخ بشری دارد. ما در ایران باستان، زنان فرهیخته و کارآمدی داریم که با توانمندی و هوشمندی بسیار باعث پیشرفت جوامع شده‌اند و با اثبات توانایی‌های خود به مقابله با اهانت‌ها و حقارت‌هایی که در مورد جنس زن اعمال شده، پرداخته‌اند و به دست خویش سرنوشت خود را رقم زده‌اند که «ویس» در منظومه ویس و رامین از جمله این زنان است که با نیرو و اراده راستین در مقابل سرنوشتی که جامعه مردسالار برای او رقم زد ایستادگی کرد و پیروزمندانه برای خود سرنوشتی دیگرگونه ساخت.

## جایگاه زن در ویس و رامین

منظومه ویس و رامین، بازمانده یک داستان کهن ایرانی و سروده فخرالدین اسعد گرگانی یکی از داستان سرایان بزرگ ایران در قرن پنجم هجری است. این داستان

که مربوط به دوره ملوک الطوایفی اشکانیان بوده تا زمانی که فخرالدین اسعد گرگانی به سروden آن تصمیم گرفت به زبان پهلوی بوده است و احتمالاً باید متعلق به زمان حکومت شاخه‌هایی از گودرزیان و قارنیان باشد. خاندان ماه که «ویس» بدان منسوب است یا خاندان قارنی‌ها، یکی از هفت خانواده اشرافی دوره اشکانیان است و وقایع در یک پادشاهی بزرگ شرقی که هنوز مرکزیت ندارد در مرو اتفاق افتاده است. در ایران باستان زنان از جایگاه ارجمندی برخوردار بوده اند و بسیاری از پیشرفت‌های اقتصادی هم به دست ایشان اتفاق افتاده است و آنها هیچ گاه از سیاست، حکومت، علم و دانش دور نبوده اند و با آگاهی و هوشیاری کامل در مهم‌ترین وقایع مملکتی، اعمال نظر کرده اند و همواره از درخواست‌های خود دفاع کرده و حق طلب بوده اند، اما در دوره پارت‌ها محدودیت‌هایی برای آنها ایجاد شد که مقام زن را دچار تزلزل کرد و به گفته بعضی مستشرقین، مقام زن در زمان پارت‌ها پست‌تر از مقام آنها در نزد پارس‌ها و مادها بوده است. در بین اشکانیان، زن وسیله‌ای بود برای اهداف سیاسی مردان و حتی بیشتر ازدواج‌های آنها نیز جنبه سیاسی داشت و برای ایجاد تعامل میان قدرت‌های مستقر در مناطق مختلف انجام می‌شد.

نظام جامعه مردسالار، تنها چیزی که برایش مهم نبود، سرنوشت زن بود و از این رهگذر، منع و تحریم‌هایی مهم که متوجه داستان ویس و رامین شده به خاطر مطالبه حقوق طبیعی زنان است که هیچ گاه مورد پسند جامعه مردسالار نبوده است چون همواره اختیار عمل و آزادی اندیشه را از آن مردان می‌دانستند اما ویس که شخصیت اصلی منظمه است و وجود دیگران وابسته به هستی اوست در مقابل چنین جامعه‌ای می‌ایستد و آزادی و اختیار را از آن خود می‌کند چون در «آزادی مطلق که از این بابت به مرد تعلق می‌یابد و در معادله‌ای که ساخته می‌شود مرد شادی و نامبداری به چنگ می‌آورد و بهره زن به صورت تحمل رنج و سرزنش درمی‌آید. در این موازین

استوار و سرسخت، زن بازیچه است و همه چیز از دریچه چشم مردان دیده می‌شود و در واقع ویس چیزی نیست جز، همسر شاه موبد پیر و معشوق رامین جوان و خود او هیچ نیست، چون تقدیر چنین خواسته است». (مزاداپور، ۱۳۸۲، ص ۱۴۱)

### شخصیت ویس در منظومه ویس و رامین

"ویس" یا "ویسه" که شخصیت اصلی منظومه است و وجود دیگران وابسته به وجود اوست دختر شهر و قارن، شاه ماه آباد است شخصیت او در میان زنان شعر فارسی، یگانه و نمونه است. وجود او کاملاً عینی و ملموس است. "او پس از زاده شدن به نامزدی می‌رود چون به سن بلوغ می‌رسد، با برادر خود عروسی می‌کند چندی نمی‌گذرد که به دست شهریار سالخورده ای ریوده می‌شود و همسر او می‌گردد، آن گاه به برادر شوهر خود دل می‌بندد و چندین سال بی‌پروا و بی‌شرم، با او عشق می‌باشد سرانجام هم یار خود را برمی‌انگیزد که بر شوهرش بشورد و پس از زوال دولت شوی، زن معشوق می‌شود و بدین گونه، صد سال زندگی می‌کند".  
(مجله چیستا، ۱۳۷۶، ص ۶۶۵)

ویس، زنی است که پیش از زادنش سرنوشتیش رقم خورده است و معلوم و معین کرده اند که چه باید بکند و چه بر سرش خواهد آمد. «چنین است که نیمی از جامعه به مانند ویس به رغم مقاومت بیهوده آغازین خویش، ناگزیر تن به ارتکاب گناهی خواهند سپرد که جامعه پیش از زادن آنان برایشان مقرر داشته است چونان نفرینی شوم». (مزاداپور، ۱۳۸۲، ص ۸) آنان برای این که پیوسته زن را از صحنه اجتماع دور کنند و قدرت او را از وی بگیرند، دائمًا او را سرکوب و تحقیر کرده و به او القاء کرده اند که وجودش باعث گناه و لغوش و فساد است.

ویس زنی هرزه نیست چون هنگامی که با رامین پیوند وفاداری می‌بندد مخلصانه

دین و دنیای خود را فدای او می‌کند. البته هنگامی که دایه برای اولین بار مهر رامین را به او بازگو می‌کند ویس با وجودی که از دو شوی خود محروم مانده است، دایه را به سختی از خود می‌راند و او را بی‌شرم و گستاخ می‌خواند "چرا که از سویی عفت و تقوا، بندی سخت بر پایش نهاده و دوشیزه پاکدامن از رسوایی گناه و نهیب دوزخ و قهر خداوند می‌ترسد و از طرفی سرگذشت دردناس، چشم او را ترسانیده است و بیم از بدنامی و گناهکاری درهم می‌آمیزد و دایه را تخطه می‌کند:

|                              |                                |
|------------------------------|--------------------------------|
| هم از ویرو هم از من شرم بادت | که از ما سوی رامین گشت یادت    |
| مرا شوخی و بی‌شرمی میاموز    | که بی‌شرمی زنان را بد کند روز" |

(محجوب، ۱۳۳۷، برگرفته از ص ۷۷ و ۷۸)

اما دایه که از درون او به خوبی آگاه است با زیرکی خاصی آن قدر از مهر رامین به او و غنیمت شمردن فرصت عمر و لذت‌های جوانی و زندگی می‌گوید تا ویس ننگ و نام را به یک سو می‌نهد و از هر چه غیر رامین چشم می‌پوشد و رامین تنها مردی است که او در همه عمر به خود می‌بیند و با او عاشقانه زندگی می‌کند. ویس دیر تسلیم رامین می‌شود اما همین که تسلیم شد یکباره سرایای وجود خود را در راه او می‌نهد:

|  |                             |
|--|-----------------------------|
| مرا رامین به مهر اندر چنان بست   | که نتوانم ز بندش جاودان رست |
| و آن قدر عاشق می‌شود که دیگر به ننگ و نام و مرگ و عذاب آن جهانی هم نمی‌اندیشد. |                             |

ویس روح سرکشی دارد و در برابر ستم جامعه مردسالار طغیان می‌کند و حوادث روزگار هم نمی‌تواند او را منفعل و رام کند، بلکه او با اراده می‌ایستد و حق خود را از دنیا و جامعه طلب می‌کند، چرا که جامعه حتی او را از حق طبیعی خود که انتخاب همسر مورد علاقه و هم شأن است محروم کرده و سرنوشت او را معین می‌کند، اما

ویس با اراده و قدرت زنانگی خود، بنیاد این محرومیت که نداشتن آزادی اندیشه و اختیار عمل است را به هم می‌ریزد و در مقابل جامعه مردسالار می‌ایستد و روابط اجتماعی و فرهنگی حاکم رازیر و رو می‌کند. او این رسوایی را به جان می‌خرد و با عشقی راستین سرنوشت محتمومی را که دیگران برایش رقم زده بودند، تغییر می‌دهد. در داستان ویس و رامین می‌بینیم که سعی همه بر این است که زن را محدود و متکی و پاییند به مسائل جنسی اش سازند و او را از مستقل اندیشیدن و آزادی باز دارند و خواهان فرمانبرداری و اطاعت و انقیاد او باشند و آن را ارزش قلمداد کنند که اگر زن می‌خواهد مورد پسند باشد باید مطیع، ضعیف و نیازمند به مرد باشد:

دو کیهان گم کنند از بهر یک کام  
چو کام آید نجویند از خرد نام

زنان را گرچه باشد گونه گون چار  
ز مردان لابه بپذیرند و گفتار

شکار مرد باشد زن به هرسان  
بگیرد مرد او را سخت آسان

و زن آزاده صاحب اندیشه و خواهان استقلال را زنی ناقص و گستاخ می‌دانند:

چه نیکو گفت موبد پیش هوشنگ  
زنان را آز بیش از شرم و فرهنگ

زنان در آفرینش ناتمامند  
ازیرا خویش کام و زشت نامند

و در جای دیگری درباره بی مهری زنان آمده است:

مبادا کس که از زن مهر جوید  
که از شوره بیابان گل نروید

بود مهر زنان همچون دم خر  
نگردد آن ز پیمودن فزوونتر

یکی دیگر از دلایل پستی مقام زن و ابراز تنفر و دوری و بیزاری مردان در این دوره، در مورد عادت ماهیانه زنان است که آن را اثری اهریمنی می‌دانستند که هر ماه چند روزی به زن نزدیک شده و او را پلید می‌گرداند و باید از او دوری کرد و گاهی او را بیرون از شهر می‌بردند. در ویس و رامین آمده است:

زن مغ چون بدین کردار باشد  
به صحبت مرد از او بیزار باشد

برو گردد حرام جاودانی      وگر زن حال از او دارد نهانی

که بنای آن اعتقاد، کیش زرتشتی است که زیربنای عقیده اهریمنی و شیطان بودن زن است و به این گونه است که مرد بودن نوعی افتخار و بزرگی و زن بودن مایه تحقیر و توهین است. در ویس و رامین شاه موبد خطاب به ویرو می گوید:

هنرهای یلان نیکو نمایی      همی تا در شبستان و سرایی

گریزی چون زنان از پیش مردان      چو در میدان شوی با هم نبردان

در این مجموعه آن که فرمان می راند شوهر است و اراده و خواست مرد است که فرمانروایی می کند، با حکم مطاع. شاعر در ویس و رامین کیفیت های روانی زنان را این گونه بازگو می کند:

زنان نازک دلند و سست رایند      به هر خو چون برآری شان برآیند

زنان گفتار مردان راست دارند      به گفت خوش، تن ایشان را سپارند

زن ارچه خسرو است ارپادشاپی      و گر خود زاهد است ارپارساپی

بدین گفتار شیرین رام گردد      نیندیشد کزان بدnam گردد

همچنان ویس، که دختری تا آن حد، پاییند عفاف و نام نیک و بهشت جاودانست، به خاطر عشق رامین، ننگ و نام را به یک سو می نهد و به سودای او از همه جهان چشم می پوشد.

فرهنگ جامعه مردسالار، همواره از زن می خواهد که خود را نادیده گرفته و برای مرد از جان خودش مایه گذاشته و فداکاری کند، همچنان که ویس که این فداکاری را به اوج می رساند و هرگونه ننگ و رسایی را به جان می خرد و شاید تسليم شدن در مقابل عشق رامین دلیلی برای آزار و اذیت موبد باشد که پدرش را کشته و او را از زادگاه خود به جبر بیرون آورده و از همسرش ویرو جدا کرده است. ویس زن هرزه و بی بند و باری نیست، چرا که به عشق رامین تا پایان عمر پاییند است و خود را فدای

او می کند آن هم در جامعه منحط و فاسدی که به سبب وجود زنان رومی و یونانی در ایران به وجود آمده، چنان که دایه می گوید:

زنان مهتران و نامداران      بزرگان جهان و کامکاران

اگرچه شوی نامبردار دارند      نهانی دیگری را یار دارند

اما ویس، با وجود بی وفایی رامین، همچنان به او وفادار می ماند. «ویس یک زن ناب است که می خواهد زندگی کند و از عمر خود بهره گیرد. خوی آتشین ویس طوری نیست که به هر پیش آمدی گردن نهد. از همان کودکی ذوق استقلال و انتخاب در او پیداست. در اختلاف او و دایه بر سر انتخاب لباس، دایه می گوید:

همی نپسندد اکنون آنچه ماراست      و گرچه گونه گونه خز و دیباست».

(اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰، ص ۹۵)

ویس دختری شاهزاده و با اراده درجستجوی مراد است. او زنی نیست که در مقابل پیش آمدهای ناگوار، موضع انفعالی بگیرد و خود را قربانی خواسته های دیگران کند. ویس در برابر ستمی که بر او رفته طغيان می کند و از حق خود دفاع می کند و عاشقانه هم بر خواسته خود پافشاری می کند و هیچ ترس و ابایی هم ندارد و همواره در درون او تضاد بین عشق و غرور وجود دارد و زیباترین جلوه غرور او زمانی است که رامین از نزد گل بازگشته و به عنوان عذرخواهی نزد ویس آمده است و ویس او را می راند و عذرش را نمی پذیرد و آن قدر این ناز و غرور و کشش بین دو نیروی متضاد عشق و غرور ادامه دارد تا این که صبح می دهد:

چو بام آمد سخن ها گشت کوتاه      دل گمراهشان آمد سوی راه

همان گه دست یکدیگر گرفتند      ز بیم دشمنان در کوشک رفتند

جلوه های عشق راستین او نیز در تمام منظومه نمایان است. از زمانی که دل در گرو رامین می بندد تا پایان عمر به آن پاییند می ماند و رنج می برد و شادمانی می کند

و خود را در عشق رامین می پروراند و با این عشق صدسال زندگی می کند چون او بیشتر از رامین هنر زندگی کردن و عاشقی را آموخته است.

شہر و

یکی دیگر از زنان نامبدر و نقش آفرین در داستان ویس و رامین، «شهرو» مادر ویس است که زنی نژاده و اصیل است و نژاد او به جمشید، پادشاه پیشدادی می‌رسد. شهربانو و ماه بانوان خوانده می‌شود و او زنی زیبا و کارآمد است. شاه و شاهزاده خوانندن ویرو، نشان احترام و اصل و نسب مادر اوست و نیز عنوان شوی شهرو (برای قارن) نشان پر جستگی شخصیت این زن است.

شخصیت و موقعیت شهرو در داستان ویس و رامین نشان می دهد که در بین طبقات اشراف و خاص در جامعه پارت ها، بعضًا زنان جایگاه خود را حفظ کرده و چندان دور از اجتماع و خانه نشین نبوده اند. در مراسم و جشن ها در کنار مردان، حضور داشته اند. در ویس و رامین آمده است که:

|   |  |
|---|--|
| که بود اندر زمانه شهریاری   | به شاهی کامکاری بختیاری  |
| همه ساله به جشن اندر نشستی  | چو یک ساعت دلش بر غم نخستی   |
| زهر شهری سپهداری و شاهی   | زهر مرزی پری رویی و ماهی   |
| شهر و یکی از این زنان، بلکه سرآمد آنان است، چنان که نام او در ابتدای نام زنان | دیگر ذکر شده است. او بانوی ماه آباد است و رتق و فتق امور به دست اوست. چنان         |
| قدرت و اختیاری داشته که دختری نزاده را بدون اجازه پدر، برخلاف کیش زرتشت،      | به همسری موبد درمی آورد و بعد هم بدون گواهی و اجازه موبد، او را به عقد             |
| برادرش درمی آورد و از سویی شاه موبد را هم مجبور به مماشات می کند. "چهره او    | در داستان تا اندازه ای منفی، است او دختری نزاده را نامزد کرده، بار دیگر او را شوهر |

داده و پیمان شکنی کرده، در دژ را به روی دشمن گشوده، دختر خویش را تسلیم موبد کرده و خون هایی بر سر تصاحب ویس بر زمین ریخته (خون شوهرش) و از لحاظ اخلاقی هم خیلی خوشنام نبوده است". (اختون آبادی، ۱۳۷۶، برگرفته از ص ۶۶۷) در ایران باستان، تا زمانی که اصول مادر شاهی برقرار بود، نسب از جانب مادر تعیین می شد. یکی دیگر از نشانه های جامعه زن محور، انتخاب مرد است از جانب زن و حق چند شوهری برای او. در داستان ویس و رامین نیز چند همسری شهرو، با ویژگی های جامعه مادر مکانی، کاملاً انطباق دارد و به این صورت بدنامی او به خاطر چند همسری و فرزندان متعدد از همسران متعدد قابل توجیه است:

|   |                                |
|---|--------------------------------|
| بچه بوده ست شهرو را سی و اند  | نژاده ست او ز یک شوهر دو فرزند |
| یکایک را ز ناشایست زاده   | بدایه دایگانی شیر داده         |
| قدرت و اختیار مادران تا اندازه ای بود که در امر ازدواج دختران نیز دخالت کرده  |                                |
| و تاثیرگذار بودند و حتی تعیین مهریه نیز می کردند. چنان که رامین از گل می پرسد:  |                                |
| مرا خواهی به جفتی یا نخواهی   | چه نامی وز کدامین جایگاهی      |
| از او مادرت کاوین چند جوید  | اگر با تو کسی پیوند جوید       |
| قابل ذکر است که حدود دخالت والدین در ازدواج تا حدی که از دختر سلب اختیار می کرد، بستگی به فرهنگ و طبقه اجتماعی خانواده داشته است. |                                |

### دایه

«دایه» زن دیگری است که در این داستان عاشقانه، نقش به سزاگی در به وصال رساندن دلدادگان دارد. او زنی است بسیار زیرک و کاردان و آگاه از هنرهای زنانه. او زنی عامی و بی سواد نیست. از کیفیت های روحی و روانی انسان و طبیعت او آگاه است، قطعاً ویژگی و تشخصی دارد که فرزندان بزرگان را برای پرورش و تربیت به او

۱۰۲ می سپارند، دارای مال و تمکن مالی است و وظیفه مادری را بهتر از شهرو می داند. در دوران عشق بازی ویس و رامین، دایه نقش واسطه و گره گشا دارد. در عین حال که خود نیز جویای کام است.

## گل

«گل» دختر رفیدا، یکی از زنان کم رنگ و روی داستان است که رامین در گوراب او را به همسری می گیرد. گل از جمله زنانی است که به اعتبار نام پدر می زید. او شخصیتی منفعل و خاموش دارد. در ابتدا بی مقاومت تسليم خواسته های رامین می شود و بعد هم بدون هیچ اعتراضی، بی وفا ای و جدایی او را می پذیرد و نظاره گر می ماند. ارزش او تا زمانی است که رامین او را بخواهد و وقتی که رامین از او سیر و دلزده شد و عشق ویس دوباره در او جان گرفت، دیگر غم و خشم و اندوه و آشفتگی گل اهمیتی ندارد. او تسليم بی چون و چرای سرنوشت محظوظ خود است و دقیقاً نقطه مقابل ویس قرار دارد.

## عشق در ویس و رامین عشقی زمینی و جسمانی

"منظومه ویس و رامین، یک رمان عاشقانه به معنای امروزی کلمه است. در سراسر کتاب عشق زن به مرد و مرد به زن، عشق خاکی و جسمانی مورد ستایش قرار می گیرد. ویس و رامین کارنامه عاشقی مردمی است که قریب دو هزار سال پیش از این می زیسته اند و از نازک خیالی های فیلسفه ای، آگاهی درستی نداشتند، اما آتش عشق در درون سینه شان فروزان بوده و جان تاریکشان را روشن و فروزان می ساخته است. عشق ویس به رامین و رامین به ویس ساده، ابتدایی، جسمانی و طبیعی است، نه روحانی، افلاطونی و ملکوتی و عقده های روحی بشر آن را به صورتی اسرارآمیز

درنیاورده است. عاشق و معشوق در این منظومه همسر و هم شائنند. هیچ اثری از نیاز و کوچکی فوق العاده عاشق و ناز بی پایان معشوق در آن هویدا نیست. ویس و رامین هر دو در آن واحد هم عاشقند و هم معشوق و این حقیقت اصلی و هسته واقعی رابطه عاشقانه ای است که ممکن است بین دو نفر برقرار شود. عاشق وصال معشوق را می جوید و می خواهد عطش کامجویی خویش را به آب وصل فرو نشاند و این ها نشان آن است که هنوز خدای عشق بر اوچ آسمان ها عروج نکرده و معشوق را برا کرسی ملکوتی الوهیت ننشانده بود. عاشقان و معشوقان با یکدیگر می نشستند و بر می خاستند و از دیدار یکدیگر شادمان و از دوری، آشفته و پریشان می شدند. برای آنکه عشق صورتی افلاکی بر خود گیرد و عشق به جمال و کمال مطلق میان مردم رواج یابد، چندین قرن گذشت زمان لازم بود". (محجوب، ۱۳۳۷، ص ۸۲ تا ۸۴)

اما میان عاشق و معشوقی چون ویس و رامین، عشق طبیعی روان و جاری است. آنان در مرحله ای از دلدادگی هستند که چون میان عاشق و معشوق، کدورتی پیش آید، باب گلایه و شکایت آن قدر بازمی شود، که عقده های روحی، هر دو را به سرکشی می کشاند و باز جادوی عشق هر دو را می کشد. در پی این ناز و نیاز مکرر است که پیوند عشق قوی تر می شود و دل ها سبک می گردد و عقده های درون باز می شود و کارها به سامان می آید.

تصاویر عشق بسیار زیبا و زنده تصویر شده و آشنایی کامل شاعر را با مذهب عشق می رساند. چرا که اگر شاعر اهل درد و عشق نبود هرگز منظومه بدینسان، مؤثر، دلنشیں و زیبا از کار درنمی آمد.

"از همان آغاز داستان، گرگانی اعلام می دارد که عشاق معصوم اند نه مسئول. پس او اصلاً به آزادی و اختیار اعتقاد ندارد". (غینیمی هلال، ۱۳۷۳، ص ۶۰۸)

"در واقع داستان ویس و رامین، حدیث وفاداری در عشق است که از لحاظ وجود

و هستی شناسی، وفاداری به ذات خود و از منظر ماورای طبیعی، وفاداری به روح و جان خود است". (همان منبع، ص ۶۱۹)

"اولین بار بعد از خواندن کتاب، انسان به چیزی بالاتر از عشق داغ و سوزان که از ناکامی‌ها و محرومیت‌های جنسی یک زن، مایه‌می گیرد به زحمت می‌تواند دست یابد. عشقی همتای عشق شیرین و خسرو، شیرین و فرهاد، ولی در پژوهش‌های بیشتر و دقیق‌تر کم فردیت وجود ویس شکل می‌گیرد و یک نوع الوهیت تاریخی، او را از دیگران جدا می‌سازد و به قول رامین زمانی تندیس عظیمش در میان آتش و خون می‌ایستد و زمانی به قول دایه، نقش جاویدان سنگ‌ها می‌گردد". (جهانبگلو، ۱۳۴۹، برگرفته از ص ۸) عشق ویس و رامین آمیزش کامل و تمام روحی و جسمی است و به هیچ وجه افلاطونی نیست. قصه ویس و رامین حمامه تن هوشیار است که اکسیر خوشبختی یا فرار از تنها‌ی را نه در عشق دست نیافتنی بلکه در عشق کامروا و هماهنگی خواهرانه روح و تن یافته است". (غینیمی هلال، ۱۳۷۳، ص ۶۲۶) عشق وقتی شادی آفرین است که عشاق بتوانند مهر بورزنده و عشق بیازند البته نهایت عشق ویس و رامین، لذت جسم و کام و برخورداری تن و شادی و تمتع است. یکدیگر را دوست می‌دارند و ازدواج می‌کنند، عشق می‌بازند و برای تکاپوی روان و سیر معنوی هم جای زیادی نمی‌گذارند. گاهی هم قهرمانان و "پهلوانان فخرالدین اسعد گرگانی، درگیر و دار دسیسه‌های عاشقانه، بنیادهای درست پیمانی را هم زیر پا می‌گذارند". (ریپکا، ۱۳۸۲)

"با این همه، سادگی و صراحتی که در بیان تدابیر و نیرنگ‌های عشاق وجود دارد مایه ارزش فراوان منظومه است و ارزش و اهمیت بیشتر منظومه ویس و رامین در توصیفی است که از فرهنگ ایران می‌کند". (مقربی، ۱۳۷۵، ص ۱۶۶)

"عشق در ویس و رامین هرچند گناه آلود است هر چند با پیچ و خم‌ها و جریان

هایی همراه است عشقی روشن و طبیعی است که از طبیعت و غریزه سرچشمه می‌گیرد، بی آنکه نابینا و حیوانی باشد با ظرافت و لطف و نازکی همراه است. ویس برگزیده رامین است و رامین برگزیده ویس. می دانند که سعادت هر یک، بسته به وجود دیگری است و به همین دلیل خطر رسایی و دربداری و عقوبت گناه را به خود می خرد، لیکن حاضر به جدایی نیستند". (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰، برگرفته از ص ۹۵ تا ۹۸) آنها عشق خود را از همه چیز والاتر و برتر می دانند و عشق محور زندگی آنهاست زیرا می دانند: "هر آنکو نیست عاشق نیست مردم".

اما دیگرگونی عشق ویس زمانی پدیدار می شود که رامین دلباخته گل می شود و این اتفاق ویس را در عشق به کمال و پختگی می رساند و در اینجاست که جلوه های مختلف عشق چون عجز و ناز و نیاز و عتاب و خشم خودنمایی می کند و هیچ گاه در ادبیات غنایی ما که اساس آن بر ناز دلبر و نیاز عاشق است چنین تصویری از زن نمی توان یافت که در برابر مردی این گونه اظهار عجز و نیاز و تصرع کند و نامه های پرسوز و گداز و حاکی از عشق و درد بنویسد تا عاشق برگردد و بعد از برگشت، ناگهان زاری و نرمی او تبدیل به ناز و سرکشی شود. و این از زیباترین جلوه های عاشقانه در ادبیات فارسی است.

عشق در ویس و رامین، زنده و پویاست. ویس از زمانی که دل به مهر رامین می بندد، با وجود بی وفایی رامین، تا پایان عمر به این عشق راستین پایبند می ماند و همواره بیشتر از رامین به هنر عشق ورزی آشناست و جلوه های عشق راستین او در تمام منظومه نمایان است.

نتیجہ گیری

زنان ایران زمین، همواره نقش خود را به خوبی ایفا کرده اند و از جایگاه اجتماعی، سیاسی، عاطفی و احساسی خود دفاع کرده و همواره حق طلب بوده اند. حتی در دورانی که قدرت، جایگاه و اعتبار آنها دچار تزلزل شد همچنان به فعالیت های خود ادامه داده و نام نیک از خود به یادگار گذاشتند.

برای بررسی چهره زن و جایگاه او در منظومه ویس و رامین نگارنده سعی کرد تا  
چهره واقعی زنی نامی و ناب چون ویس را نمایان سازد که حتی از حق طبیعی خود  
که انتخاب همسر مورد علاقه و هم شان اوست و بنیاد این محرومیت که نداشتن  
آزادی اندیشه و اختیار عمل است را، با قدرت اراده و زنانگی خود به هم می ریزد  
و در مقابل روابط حاکم بر جامعه مردسالار، ایستادگی می کند و با عشقی راستین،  
سرنوشت محتوم خود را تغییر می دهد و دیگر اینکه بسیاری از خطاهای و اشتباهاتی که  
زنان مرتکب آن شده اند، روند کلی احکام اجتماعی و قواعد فرهنگی جامعه مردسالار  
یافعث آن یوده است.

به امید آینده ای که زنان بیش از گذشته، همراه مردان، راه تکامل، پیشرفت و سعادت را طی نمایند و راه نسل امروز را برای رسیدن به قله های تعالی و ایمان هموار سازند.

## فهرست منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی، ۱۳۷۰، جام جهان بین، نشر جامی، چاپ پنجم.
- جهانبگلو، مهین، ۱۳۴۹، ویس و رامین، انتشارات سازمان جنبش هنر.
- حاکمی، اسماعیل، ۱۳۶۹، خلاصه داستان ویس و رامین، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم.
- خاتون آبادی، افسانه، ۱۳۷۶، مقاله چهره و منش زن در منظومه ویس و رامین، مجله چیستا، اردیبهشت، شماره ۱۳۸ و ۱۳۹.
- غنیمی هلال، محمد، ۱۳۷۳، ادبیات تطبیقی، ترجمه مرتضی آیت الله زاده شیرازی، انتشارات امیرکبیر.
- محجوب، محمدجعفر، ۱۳۳۷، ویس و رامین، بنگاه نشر اندیشه.
- مزداپور، کتایون، ۱۳۸۲، گناه ویس، انتشارات اساطیر.
- مقربی، مصطفی، ۱۳۷۵، هژده گفتار، مجموعه مقالات، انتشارات توسع، چاپ اول.